

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث در بحث لا ضرر رسید به کلمات مرحوم شیخ الشریعه و دیگر انشاء الله امروز عبارت ایشان را تمام کنیم. تا این جایک مقداری ایشان از کلمات ایشان خواندیم. فصل تمام کنیم تا ببینیم بعد چه می شود. ایشان در این بحث رسیدند به مرحوم حسن بن زیاد صیقل و سعی کردند اثبات و ثاقت کنند بروایت خمسه من اصحاب الاجماع. خب اسم بردند افراد را بله بعد روایت اعزا و اجلاء را هم ایشان اسم برده اند یعنی کثیر من الاجلا و الاعاظم. البته ایشان محمد بن سنان هم جزء اینها اسم برده اند که ظاهرا اشتباه باشد. و عبد الکریم بن عمرو را هم نام برده اند که مرد بزرگواری است. ثقه است جلیل القدر است اما از واقفیه است. حالا ایشان اسم برده اند. چون بنا نداریم کل عبارت ایشان را مناقشه کنیم راجع به حسن بن زیاد صیقل در بحث حدیثی صحبت کردیم و آنجا عرض کردیم در مقام روایات ما این سه تا اسم هم یک مقداری با هم دیگر خلط پیدا کرده اند. حسن بن رباط و حسن بن زیاد صیقل و حسن بن زیاد عطار. دیگر ایشان متعرض نشده اند اما اگر متعرض شدیم این قسمت هایی است که ایشان متعرض نشده اند.

بهر حال چون این بحثها گذشته است اما این بحثی که ایشان می خواهند بگویند که روایت اصحاب اجماع یا غیره انصافا شواهدی بر قبول روایات حسن بن زیاد صیقل است حالا این شواهد برساند تا حد و ثاقت مصطلح بحث دیگری است. بعد ایشان طبق همان قاعده ای که داشتند در آن زمان این بود دیگر در این کتاب های رجالی آن زمان هم هست.

«فلا اقلّ ان یعده ممدوحا»، یعنی روایات این اجلاء لا اقل روی ممدوح قرار می دهد اگر ممدوح شد حدیثش حسن است. این یک اصطلاحی بود اگر امامی ثقه بود حدیثش صحیح است اگر امامی ممدوح بود حدیثش حسن است و یعدی حدیثه حسنا. «لا أن یصرّح بجهالته و ضعف حدیثه»، خب اینها روی مبانی است دیگر. این مبنا که این شخص ممدوح است و حدیثش هم حسن است در آن زمان متعارف بوده است. عرض کردیم از زمان علامه شروع شد قرن هشتم تا همین. اما مثل مثلا مرحوم استاد و آقای خویی ایشان دیگر دنبال حسن و این حرفها نبودند. می گفتند حدیث یا ادله حجیت خبر واحد آن را می گیرد و حجت است و الا فلا. لذا غالبا این اواخر تعبیر به معتبره می کردند. صحیحه هم نمی گفتند. معتبره. آن وقت حدیثی که به نظر ایشان حجت است روایتش ثقه باشد. عرض کردیم کرارا و مرارا و تکرارا طریقه مرحوم استاد خلاصه اش این است. عقلا تعبد به حجیت خبر ثقه دارند. اگر راوی ثقه بود عقلا آن را تعبد قبول دارند. مراد

از تعبد چه وثوق بیاید چه نیاید چون ثقه است راوی ثقه است قبول می کند. شارع هم این را امضا کرده است. پس حجیت خبر ثقه می شود شرعی. خلاصه نظر آقای خویی که راحت باشید. و خلاصه نظر اهل سنت که علامه هم بعدها همین راه را گرفت این نیست. آنها از این راه وارد نشده اند. از این راه که خداوند متعال در قرآن فرمود ان جاءکم فاسق لنبأ فتبینوا که معنایش این است که اگر عادل مطلبی گفت قبول کنید. دنبال شواهد وثوق نروید. فاسق شواهد وثوق می خواهد. روشن شد پس این دو مبنا است. بعضی ها خیال می کنند اصلا این مبنا با مبنای مثل علامه نزدیک است نه اصلا دو سنخ تفکر است. اینها از راه عقلا نیامده اند. ابتدائاً از شارع آمده اند. یعنی گفته اند شارع مقدس ما را تعبد به خبر عدل داده است ولو وثوق پیدا نشود دنبال شواهد نروید.

آقای خویی می فرماید که یک تعبد عقلایی داریم به خبر ثقه و شارع امضا کرده است. روشن شد دو نحوه تفکر کاملاً مختلف؟ و کرارا و مرارا عرض کردیم انصافش تعبد عقلایی اصلاً تصورش مشکل است. کاری با مبنای آقای خویی نداریم. اینکه عقلاً تعبد به یک چیزی مثل خبر ثقه داشته باشند اصلاً این خودش فی نفسه مشکل دارد. توضیحاتش را مفصل در بحث های خبر واحد عرض کردیم. آن وقت ایشان از کتاب به قول خودشان مشترکات کاظمی، ایشان کتاب دارد هدایه المحدثین که تازگی ها چاپ شده است سابقاً مخطوط بود. لکن معروف است در کتب رجال به عنوان، همین کتاب مثل تنقیح و اینها به عنوان مشترکات کاظمی. اسمش هدایه المحدثین است. «قال و ابن الزیاد الصیقل»، این مشترکات سعی کرده است مثلاً بگوید حسن فلان کیست حسن بن زیاد صیقل، حسن بن زیاد عطار این را از چه راه بشناسیم. از راوی یا مروی عنه؟ و ابن زیاد الصیقل المجهول. اولاً خودش را مجهول گرفته است. یعنی توثیق ندارد. عنه ابراهیم بن حیان، حالا البته در این حاشیه نوشته است ابراهیم بن حیان الواسطی من اصحاب امام الصادق و لم یترجم باکثر من ذلک. هم متن کتابی که آقای شیخ الشریعه نوشته است غلط است هم این حاشیه. هر دو غلط اندر غلطند. عرض کنم که ظاهراً چون نسخه ایشان غلط است. و الا شدن ایشان اجل است. ابراهیم بن حیان غلط است. صحیحش ابراهیم بن سلیمان حیان است. نمی دانم چرا بن سلیمان از این عبارت افتاده است و این شخص ربطی به اصحاب امام صادق ندارد. آن ابراهیم بن حیان شخص دیگری است ابراهیم بن سلیمان بن حیان شخص دیگری است. ما راجع به جهات مختلف روی این بحث و این شخص بحث کردیم که بحث هایش مفصل است عرض کردیم حمید بن زیاد توسط ایشان این اصلاً ممکن است حمید بن زیاد از اصحاب امام صادق نقل کند.

حمید بن زیاد از توسط ایشان به تعبیر شیخ روی عنه اصولاً کثیره. تعبیر شیخ این است. نجاشی این تعبیر را ندارد. روی عنه اصولاً کثیره. دیگر ما به این مناسبت چند بار صحبت هایی کرده ایم حرف هایی زده ایم نکاتی هست که خیلی لطیف است دیگر جایش اینجا نیست باشد در محل خودش. علی ای حال این که ایشان فرمودند عنه ابراهیم بن حیان بعد اشکال می کند مرحوم شیخ. قصور عظیم، حالا

اعظمش این است که خود ایشان عبارت را بد نقل کرده است. ابراهیم بن سلیمان بن حیان. این حاشیه هم که زده اند دیگر بد اندر بدر شده است. ربطی به ابراهیم بن حیان واسطی مجهول ندارد.

«من حیث عده مجهولا»، خب این مشکل ندارد. «ومن حصر الراوي عنه في إبراهيم بن حيان»، از آن طرف هم گفته است راوی اش ابراهیم بن حیان است. این هم خیلی عجیب است. «مع ما عرفت من رواية كثير من الأجلّاء و الأعاضم عنه»، ایشان مطلب را اشکال می کنند که چرا. ظاهرا فکر می کنم همین کلمه ابراهیم بن حیان که ایشان درست نقل نکرده اند البته این هست ما عده ای از اصحاب داریم که از حسن صیقل نقل می کنند لکن ظاهرا مرحوم ک اظمی نظرش به عبارت فهرست بوده است. چون در فهرست این طور آمده است. روی حمید عنه ظاهرا نظر ایشان که تمیزش به این است در فهرس این طور بوده است اما در روایات نه داریم راه های دیگر هم برای تمیزش داریم. «وفيه خمسة من أصحاب الإجماع»، علی ای حال در اینجا مشکلاتی پیدا شده است. هم از نسخه ایشان از کتاب کاظمی و هم در شرح عبارت. و اما اینکه ایشان می گوید حالا گفته است ده مجهولا خیلی مهم است خیر تصادفا آقای خویی رحمهم الله در حسن بن زیاد صیقل آخرش می فرماید و بالجمله الرجل مجهول. همین حرف ایشان را. «وقد يستدل بواقعة برواية جمع اصحاب الاجماع»، ناظر به همین کلام استادشان شیخ الشریعه است. حاجی نوری. مرحوم آقای خویی در معجم اگر نگاه کنید البته چاچ شده است و به يستدل. ظاهرا غلط است. بروایه اعظم بر اینکه ایشان ثقة است ایشان قبول نمی کند. غرض این مطلب مرحوم شیخ الشریعه جوابش در معجم آقای خویی هم آمده است. آقای خویی هم فرموده اند بله درست است اعظم نقل کرده اند لکن این اماره وثاقت نمی شود. این هم راجع به دعوای که در اینجا هست.

راجع به حسن بن زیاد صیقل عرض کردم ما مطالبی داریم باید در محل خودش توضیح داده شود بیان شود به این مقدارهایی که ایشان فرموده اند و به این اشکالی که ایشان کرده اند نیست. دیگر چون سابقا یک مقداری متعرض شدیم دیگر فعلا وارد بحث نمی شویم. «و من جميع ما مرّ تبين التسامح فيما ذكره شيخنا الأنصاري - قدّس سرّه - في أصوله - عند التعرّض لقاعدة الضرر و نقل رواياته - قال - قدّس سرّه - أصحّ ما في الباب سنداً و أوضحه دلالة ما رواه غير واحد عن زرارة. و ساق المتن»، این ساق المتن عبارت مرحوم شیخ الشریعه است. «الذي رواه ابن مسكان عن زرارة، ثمّ قال: و في رواية أخرى موثقة. و نقل موثقة ابن بكير عن زرارة. فإنّ التسامح فيه من جهات:

إحداها: أنّه ليس في هذه الطرق صحيح اصطلاحيّ»، راست است این اشکال ایشان وارد است. صحیح اصطلاحی نیست «حتّى يكون ما ذكره أصحّ»، لکن عرض کردیم شاید مرحوم شیخ قدس الله نفسه روی همان مبنایی که قدمای اصحاب داشتند عرض کردم کرارا و مرارا

مثل مرحوم شیخ صدوق در مواردی تعبیر به صحیح می کند. در همین کتاب خصال می گوید هذا حدیث صحیح. اصلاً تصریح می کند که حدیث کاملاً ضعیف است نه یک مقداری. حسابی هم ضعیف است. عرض کردیم و در کتاب فقیه که حالا دیگر کتاب قابل اعتماد ایشان است در بحث زیارت امام حسین می گوید و من اصح ما ورد ما رواه یحیی بن القاسم عن جده حسن، این هر دو شان توثیق ندارند بلکه یک تضعیف مایی هم دارند.

این اصحّ و صحیح در عبارات قدما مراد معتبر عندهم است. خوب دقت کنید مختصر و مفید. معتبر عندهم من جمیع الوجوه. یکیش تلقی مشایخ است. یکیش صحت مضمون است. یکیش اشتهار بین اصحاب مثلاً نکات مختلفی است. چیزی که الآن، این نکته ای است که من چند بار گفتم خیلی روی آن کار کنید این اصطلاح که صحیح حدیثی است که رواه عدلّ امامی یا به قول آقای خویی معتبر حدیثی است که رواه الثقه، این ادعای بزرگی است. اصولاً در قدمای اصحاب وجود ندارد. این اصطلاح کلاً وجود ندارد. از زمان علامه شروع شد. یعنی حجیت تعبیدی البته شیخ طوسی شروع کرده است اما ملتزم دقیق به آن نیست. مثل اینکه آقای خویی و اهل سنت ملتزمند. اصلاً اهل سنت عرض کردیم از اواخر قرن دوم شروع کردند و بعد قرن سوم که اوجش است. حدیث را دسته بندی کردن صحیح را از غیرش جدا کردن. چون یک بحثی دارد خود اهل سنت که حسن معنایش چیست و کی این معنا آمده است. من وارد آن بحث اهل سنت نمی شوم. مصطلحاتشان هم باطل است ما گاهی اوقات می گوئیم فلانی عالم اهل سنت است، عالم در همان مصطلحات باطل. نه اینکه مطلب چون بعضی هایشان فرض کنید ابن تیمی عالم است اما محمد بن عبد الرحمن جاهل است. به همان مصطلحات خودشان. خود آن مصطلحات هم باطل است. علی ای حال در همان مصطلحات چهار کلمه بلد است آن این چهار کلمه باطل هم بلد نیست.

کیف ما کان این که الآن خیال می کنند مثلاً شیخ صدوق در یک جا گفته است صحیح یعنی صحیحی که الآن از زمان علامه پیش ما آمده است. یا پیش اهل سنت آمده است. صحیح اهل سنت خیلی قبل از شیخ صدوق است. همین صحیح بخاری ۲۵۶ وفاتش است. خیلی قبل از شیخ صدوق است.

کیف ما کان صدوق ۳۸۱ است. وفاتش خیلی قبل از ایشان است. این اصطلاح این خیلی نکته است این خلاصه یک بحث بسیار طولانی است که باید بحث کنیم. اصطلاح حدیث صحیح به این معنا و حجیت تعبیدی. ما عرض کردیم در باب خبر سه تا مسلک اساسی درست کردیم چون نیامده است جایی باز یک بار دیگر می گوئیم. یک حجیت تعبیدی. معنای حجیت تعبیدی چیست؟ یک معیاری بیاید شارع ما را به آن معیار تعبد دهد. هر جا این معیار بود خبر معتبر است اگر نبود نیست. این حجیت تعبیدی. مثلاً آقای خویی می فرماید

.....
معیار وثاقت راوی است. هر جا ثقه بود قبول است و الا فلا. علمای سنی عدل ضابط گرفته اند با یکی دو تا قیدی که آخر دارند. شیعه عدل امامی گرفته است از زمان علامه. اخباری ها حدیث در کتب مشهوره گرفته اند. هر کسی قائل بود خوب روشن شد هر خبری دارای این معیار است حجت است و الا فلا. این می شود حجت تعبیدی. حجت تعبیدی دو تا کلمه است. کسانی که سعی کرده اند اثبات حجت خبر کنند نکته اش این است که این است. یک معیار را اثبات کنند. در مقابل این حجت وثوق یا معروف شد در حوزه های ما موثق به مثلا، شواهد. خبر را با شواهد قبول کنیم. این معنایش این است که معیار واحد نیست.

مثلا وثاقت راوی هست عدالت راوی هست وجدش در کتب مشهور هست. مطابق با کتاب و سنت هست. مطابق با فتاوا، دقت می کنید اینها همه شاهدند. معیار نیستند. این می شود حجت عقلایی. البته عقلا در این اصطلاح شامل متدینین هم بشود. چون عرض کردیم در حجت عقلایی بعضی از عقلا بما هم عقلا را مقدم می کنند. بعضی ها عقلا بما هم متدینون. قمی ها این طور بودند. یعنی مشایخ قم قبول کنند. این وثوق است. این دو تا مبنا و مبنای سوم عدم حجت. در این مبنای سوم چون گاهی با دومی خلط می شود، اصلا خبر بما هو دلیل لفظی حجت نیست. مضمونش را نگاه می کنند. اگر مضمون متفق علیه بود اصحاب تلقی به قبول کردند قبول می کنند و الا فلا. این سه تا مبنای کلی را همیشه در ذهن مبارکتان داشته باشید.

ما کرارا و مرارا عرض کردیم این مبنای حجت تعبیدی خبر که یک معیار باشد اصولا در میان قدمای اصحاب ما نیست تا قرن هشتم. این خیلی مهم است. این مشکلات مهمی که الآن ما در حدیث شیعه داریم یکیش همین است. علی ای حال اینکه ایشان فرمودند لیس فی هذه الطرق صحیح اصطلاحی راست است. صحیح اصطلاحی همانی است که علامه فرمودند. ما یرویه العدل الامامی عن مثله الی آخر الاسناد. این اصطلاحا صحیح اصطلاحی است. سنی ها گفته اند ما یرویه العدل الضابط. العدل الضابط عن مثله الی آخر الاسناد من غیر شدوذ و لا عله. این دو قید را ما نداریم. سنی ها دارند. اشتباه نشود. این صحیح ما با صحیح سنی ها نمی خورد. راجع به اینکه این قید را از کجا آوردند و تاریخش را سابق شرح دادیم دیگر جایش اینجا نیست.

کیف ما کان هیچ کدام از این دو اصطلاح بین قدمای ما نیست. همین طور معتبر به نظر استاد آقای خویی. حجت خبر ثقه این هم پیش قدمای ما نیست. همین جور مبنایی که حضرات اخباری ها دارند. چون آنها هم تعبیدی هستند. آنها ادعا دارند که ائمه فرمودند به هر خبری که در یکی از کتب مشهور است عمل کنید. این هم یک نحو تعبید است. تعبید شیعی. این هم نیست. هیچکدام از این مبانی حجت تعبیدی خبر بین قدمای اصحاب ما تا زمان علامه وجود ندارد

س: این آرایش احادیث که در قم انجام می شود بر اساس چه معیاری بود؟

ج: معیارهای مت عدد بود عرض کردم

س: ضعیف و اینها

ج: یکیش آن بود رجال هم نگاه می کردند فهرست هم نگاه می کردند. شواهد قرآن و سنت مختلفند. خود قمی ها مختلف بودند. بله اگر بگوئیم صحیحی که شیخ فرموده است به اصطلاح شیخ صدوق مثلاً بگوئیم اصح ما ورد فی الزیارة، اصحّ به این معنا. بله و مبنای شیخ انصاری هم در باب حجیت خبر شواهد است. مثلاً اصولاً ایشان قائل به حجیت تعبیدی نیست. از مجموعه عبارات ایشان در می آید. حتی ما یكون ما ذكره اصحّ. راست می گوید ایشان این اشکال ایشان وارد است. هر دو کلامشان درست است. اگر کلام شیخ را بزنیم به مصطلح قدما درست است. اصحّ یعنی اینکه من قبول دارم. پیش من شواهدش قابل قبول است. نه اصحّ به معنای اینکه الآن از زمان علامه آمده است. به این معنا هیچ کدام از احادیث قصه سمره صحیح نیست. «وإن كان ولا بدّ فينبغي عدّ رواية ابن بكير»، چون موثق است و ابن بکیر جزء اصحاب اجماع است روایت حذاء اصلاً. «ثانیها: أنّ ما ذكره و جعله أصحّ قد عرفت أنّه أضعف الطرق الثلاثة بحسب السند»، دیگر جواب ایشان روشن است. شاید ایشان به حسب مجموع شواهد نه خصوص شواهد. «لا رسالة وعدم كون المرسل مثل ابن أبي عمير.

ثالثها: أنّ هذا المتن لم يروه غير ابن مسكان عن زرارة، فكيف نسب الرواية إلى غير واحد عن زرارة، وقد ذكر موثقة ابن بكير عن زرارة قسيماً له»، راست است این اشکال ایشان وارد است. لکن آن که جواب کلی از کل اشکالات مرحوم شیخ الشریعه داده می شود شیخ انصاری خیلی خبیر به رجال نیست. یعنی حدیث شناس نیست. هیچ شواهدی در دست نداریم که شیخ انصاری مبانی رجالی قوی دارد یا خودش صاحب نظر در رجال است. مشکلی هم ندارد خیلی ها هستند در حد مرجع اعلی هم شده اند و در رجال هم وارد نیستند. چون اینها غالباً روایت را به وثوق و عمل اصحاب و اینها می گیرند. مثلاً عده ای موضع معاکس دارند می گویند اصلاً رجال بیهوده است. شما چرا بحث های رجالی می کنید. هر خبری که اصحاب قبول کردند عمل کنید صحیح باشد یا ضعیف باشد. هر چه هم قبول نکردند قبول نمی کنیم.

این که ایشان خیلی به مرحوم شیخ انصاری چسبیده است کار ایشان درست نیست. و اینکه بگوئیم این یک سندی است که اگر در یک روایتی باشد شیخ طبق او فتوا می دهد. حالا اگر که به درد نمی خورد. حالا بر فرض هم که شیخ نظر دهد شیخ در رجال صاحب نظر نیست.

اصولا ایشان بر فرض هم به یک روایتی که یک شخص مجهولی در آن هست یا ایشان صراحتا توثیق کند مثل اینکه اینجا فرموده اند چون ایشان صاحب این فن نیستند قول ایشان در این جاها ثابت نیست. اصلا نمی خواست اول و ثانی و ثالث و این مطالب ایشان اصلا شیخ انصاری قدس الله نفسه عرض کردم یک رساله ای از رجال ایشان دارد چند تا مقدمه دارد و بعدش هم یک چند تا ترجمه از آدم و اینها دارد. هست نسخ خطی اش بنا است که چاپ شود. من نگاه کردم سابقا نگاه کردم عادی است خیلی عادی است. نبوده است در مکاسب شیخ در رسائل شیخ کاملا واضح است که ایشان در خط رجال نبوده است. لذا دیگر نمی خواهد اشکال به ایشان کنیم. این هم راجع به این. عرض کنم خدمتان که آنچه که در این رساله مرحوم شیخ الشریعه حائض اهمیت است یکی اصرار ایشان که حدیث لا ضرر به معنای نهی است این مطلب را حتی کتب اهل سنت هم به این اصرار ندارند. اصرار ایشان است و عده ای هم بعد از ایشان مطلب ایشان را قبول کردند. یک مطلبی که ایشان را وادار کرده است این که ایشان برایشان حکومت سخت بوده است. دیده است در فقه مشکل ایجاد می کند. مطلب دیگری که بوده است ایشان مصادر اهل سنت را آوردند که قبل از ایشان متعارف ما نبوده است. حتی بعضی از متون ما را با مصادر اهل سنت تصحیح و تنقیح کرده اند که این هم متعارف نبوده است نه قبل از ایشان و نه بعد از ایشان. مگر کسانی که قائل به وثوق هستند مثل ما. کسی قائل به وثوق باش ممکن است اما این راه متعارف نبوده است. اما مثلا من باب مثال می خواهم عرض کنم ایشان متعرض این نشده است که لا وقتی وارد می شود چند احتمال دارد. عرض کردیم از کتاب آقای خویی اجمالا خواندیم ایشان سه احتمال داده است قبل از اینکه وارد معانی بشود. بعضی از آقایانی که بعد از ایشان آمده اند پنج شش تا مثلا احتمال. مثل لا صلاه لجار المسجد یا لا رفت و لا فسوق که اینها هر کدام دارای یک معنا هستند. سنی ها هم این بحث را ندارند. ایشان هم ندارد. ایشان اجمالا دارد که لا ضرر مواردی که هست یا از خود حکم است یا از لوازم حکم است این را دارد ایشان اما اینکه لا دارای معانی متعددی است یا این لا ضرر دقیقا در چه مواردی جاری می شود یا نمی شود البته ایشان چون نهی گرفته اند بحث نمی کنند اما در کسانی که بحث کرده اند وارد این بحث ها نشده اند.

یک فصل دوازدهمی دارند ایشان که هنوز هم مگر احراز روح ایشان کنیم هنوز هم برای ما واضح نیست که چرا ایشان این فصل دوازدهم را آورده اند. ایشان می فرمایند که ایمن روایت نبوی معروف در کتب فقه من قوله (ص) «(علی الید ما أخذت حتی تؤدی)»، یا تؤدی یا تؤده. آن هم گفته شده است. «لم یروها أحد من أصحابنا»، راست است این مطلب درست است. سنی ها این را آورده اند و اما در مشب ابن ماجه و ترمزی و اینها. اما در مع روایات ما نیامده است. «و لا مرویاً فی شیء من جوامع حدیثنا. وقد تفحصت کثیرا عن سنده»،

عرض کردم مرحوم شیخ الشریعه انصافا در این جهت خب شاید بشود گفت که اولین نفر بود در علمای شیعه ما در این صد سال اخیر. چون آقایان اصولا بحث های اصولی و جمع و تفریق و ترکیب اتحادی و انضمامی وقتشان را گذرانند. ایشان یک مقدار زیادی بحث ها را در تفحص اسانید و کتب و اینها را کار کرده است. انصافا راست است. «فإذا هي ممّا تفرّدت بها العامّة بسند ينتهي إلى «الحسن البصري»»، حسن بصری عرض کردم بین اهل سنت فوق العاده بزرگوار است از او تعبیر می کنند اسم پدرش ظاهرا یسار بوده است. گاهی هم دارند الحسن بن أبی الحسن البصری. عرض کردم این در آن زمان ما هم داریم. این ظاهرا اگر پدر خیلی عنوان نداشته است یا اگر برده بوده است یک اصطلاحاتی است که در زمان عوض می شود. اگر شخص برده بود یا کنیز بود اسمی برای پدرش نمی بردند. مثلا عمار پسر یاسر است نمی گویند یاسر پسر کیست. چون یاسر خودش عبد است. سمیه مادرش هم کنیز بود. این متعارف بود در آن زمان اسم پدرش را دیگر نمی بردند آن وقت بچه های این را چون به او منتهی می شد و میخواستند بگویند که این وضع روشن ندارد این طوری تعبیر می کردند مثلا می گفتند عمار پسر پدرش. مثلا همین حسن بصری را می گفتند الحسن ابن ابی الحسن. یعنی پدرش ابی الحسن است دیگر. الحسن ابن ابی الحسن. این در اصطلاح ما هم داریم آقایان در رجال نگاه کنند هست. نمی خواهم اسم ببرم. این غالبا به این معنا بوده است که پدرانشان یا برده بودند یا کاملا مجهول بودند. چون در حاشیه دارد که الحسن ابن ابی الحسن یسار. راست است گفته اند که اسمش یسار بوده است اما خیلی هایشان گفته اند الحسن بن ابی الحسن. یعنی ابو الحسن پسر ابو الحسن. یعنی پسر پدرش به اصطلاح فارسی ما. ایشان شخصیت روشنی به لحاظ نسب ندارند. ظاهرا از اهواز بوده است اصلش ایرانی بوده است و بعدها به بصره آمده است و پون یک شخصیت ذو جهات است مثلا عرفا غالبا خرقة شان را به ایشان منتهی می کنند. این کتبی که چطور ما اجازه روایات داریم آنها هم اجازه خرقة دارند. در اینکه مستوفی ترین کتاب در اجازه خرقة های اهل سنت و اهل تصوف همین کتاب طراوح الحقائق است. ۲۸۰۰۰ علی ای حال طراوح الحقائق که در چاپ جدیدش سه جلد است. تمام این طرق عرفا را آورده است آنهایی که به حسن و غیر حسن. خیلی هایشان منتهی می شوند به حسن عن علی علیه السلام. عرض کردم یکی از نکات مهم در شرح حال ایشان هم این طرفی ها مدحش کرده اند که ایشان عن علی اخذ کرده است هم آن طرفی ها ذمش کرده اند که علی بن ابی طالب به ایشان گفت ان لكل قوم صامری و انت صامری هذه الامه. هم این طرفی ها مدحش از زبان علی آورده اند هم آن طرفی ها ذمش را از زبان امیر المؤمنین. گفتیم هر دو باطل است. نه مدحش درست است نه ذمش. اصولا ایشان با امیر المؤمنین روبه رو نشده است این دروغ است این قصه که بعد از جنگ جمل با امیر المؤمنین روبه رو شده است اصلا حسن بصری در سال ۳۹ بعد از جنگ صفین به بصره آمده است و به کوفه هم نرفته است. یک سال بعد هم امیر المؤمنین شهید شدند. اصلا ایشان ملاقاتی با امیر المؤمنین ندارد. آن چیزهایی که آن طرفی ها گفته اند با چیزهایی که این

طرفی ها گفته اند آن هایی که ضد خط صوفی هستند کلماتی از امیر المؤمنین در ذم حسن بصری نقل کرده اند که هر دو باطل است نه اینکه یکیش باطل است. اصلا یکی شان ملاقاتی ندارد نه اینکه با امیر المؤمنین مثلا با فرض کنید ابو حریره. ابو حریره ۵۹ وفاتش است. آن هم محل کلام است. داریم روایت حسن بصری عن ابی هریره. این خود اهل سنت هم می گویند. نه اینکه درکش نکرده است. درکش کرده است انما الکلام روایت کرده است یا خیر. یکیش همین سمره. همین سمره بن جندب که اسمش را الآن می خواهیم ببریم حسن بصری ایشان را در بصره درک کرده است اصلا ایشان والی بصره بود. مع ذلک اهل سنت نوشته اند روایتش از سمره مرسل است. حسن بصری اصولا بین مسلمین شهرت به ارسال دارد. البته معظم رجالی ها و بزرگان حدیث نوشته اند مراسیل حسن بصری جزء اصح مراسیل است. عده ای از شیعه می خواهند طعنی، طعن در خودش بعنوانه نیست حالا بحث دیگری است جای خودش. وراجع به حسن بصری صحبت های دیگر هم هست که جایش اینجا نیست. یک وقت دیگر. ایشان زمان امام باقر وفاتش است. عاداتا عرض کردم اگر حج عمره آمده باشد امام حسن و امام حسین و حضرت سجاد و حضرت باقر را از ائمه علیهم السلام درک کرده است. آن وقت این روایت الآن در کتب اهل سنت هم منحصر به ایشان است. به حسن بصری است. علی الید ما اخذت حتی یؤدی. بعد مرحوم آقای شیخ الشریعه می فرماید عن سمره بن جندب هذا الشقی المذکور فی حدیث الضرر. حالا شاید به خاطر این حدیث ضرر و الا علی الید ربطی به حدیث ضرر ندارد. «الذی ردّ علی رسول الله صلی الله علیه و آله فی هذه القضية أحد عشر مرة»، عددش محل کلام است. «حتی أعاظ الحليم الذي لا توازن السماوات والأرض حلمه، و شناع هذا الشقیّ تظهر من كتبنا و كتب القوم»، البته تا این حدی که شقی اینجا فرمودند خوب است بعد تعبیر به ملحد هم کرده اند. ایشان تعبیر می کند سمره بن جندب از این ملحد. بله!

یک چیزی هم از روضه العلما نقل کرده است نمی دانم چه عرض کنم از کجا است نمی دانیم.

بعد می گوید «فی هذا السند اعنی روایت الحسن»، یک چیزهایی در وسط دارد من چون سابقا هم یک توضیحی در یک بحث دیگر عرض کردم این سمره از آن آدم کش ها است. البته آدم کشی اینجا اجمالا هم مطلوب بوده است چون به اینکه می گوید هشت هزار نفر را سربرید، قتل السمره ثمانیه آلاف من الناس، ناس نیست چون عرض کردم بعد از زمان امیر المؤمنین خوارج ظهور کردند زمان امام حسن مشکل درست کردند لذا بنی امیه به شدت دنبال نابودی خوارج، به اصطلاح ما مثل همین داعش امروز ما، خوارج آن زمان ارحابی ها تروریست های تکفیری البته خوارج واقعا تکفیری بودند این را باید قبول کرد. چون تکفیری در اصطلاح آن است که مبنای فقهی یا کلامی اش این باشد. من کرا را عرض کردم خوارج مبنایشان این بود که ما دو قسم بیشتر نداریم. مسلمان و کافر. فاسق نداریم. هر کسی که احکام اسلام را انجام داد مسلمان است نداد کافر است. لذا کسی که شرب خمر کرد نماز نخواند کذا کرد این کافر است و باید کشته شود. تکفیر

به این معنا. و اینها معتقد بودند که خلیف به خاطر اینکه تعطیل احکام الله کرده است یا معاویه و اینها شرب خمر می کردند اینها کافر هستند. و تمام مسلمان ها هم به خاطر اینکه ترک امر معروف کرده اند کافر هستند. خوب دقت کنید این اصطلاح تکفیری واقعا روی خوارج صدق می کند. تروریست هم که بودند خب مشغول کشتار بودند. اینها واقعا تکفیری بودند. ولذا همیشه عرض کرده ام یک خارجی وقتی می خواست اظهار کند که من خارجی هستم از در خانه که بیرون می شد هر کسی جلویش بود می کشت. چون می گفت همه مردم کافرنند. عرض کردم اینها اصلا تصورشان این بود. این تکفیری هایی که الآن می گویند این تصور را ندارند. چون همه مسلمانان را که نمی کشند. آنها همه را می کشتند. بله بین دو تا از خوارج بین بچه اختلاف شد که کشته شود یا خیر. اینها حتی نامه ای به ابن عباس نوشتند چون آن هایی که می گفتند بچه ها هم کافرنند تمسک به آیه می کردند. «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَي الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا»، گفتند از این در می آید که همان بچه از اول هم کافر است. بچه کافر و لا یلدوا الا فاجرا کفارا. لذا بچه هم می کشتند. فرقی بین بزرگ و بچه نداشتند.

استدلالشان روشن شد؟ خلیفه کافر است چون ارتکاب محرمات می کند. کلیه مسلمانان هم کافرنند. چون ترک امر به معروف نهی از منکر کردند. آن وقت در آن زمان کشتن این خوارج خیلی برایشان اهمیت داشت. این سمره هشت هزار از این خوارج یعنی می گفتند این خارجی است بدون اینکه سؤال، حتی یک مورد دارد که بعد تبری پیدا کرد گفت نه بکشیدش. می گفت من از خوارج نیستم می گفت بکشیدش. یعنی آن کشتاری که این خبیث کرده است اسمش عنوان مبارزه با خوارج بود لکن خیلی دایره کار را توسعه داد. اینکه ایشان اینجا نوشته است و مطالب دیگری که اینجا نوشته اند راجع به احوالات سمره چون سمره جزء ارکان کار معاویه هم هست. خیلی وضع عجیبی دارد.

س: یعنی می گیرد این آیه

ج: ایشان نقل کرده است دیگر من نخواندم. بله ابن ملجم و اینها ایشان هم نقل کرده است.

بعد ایشان یک مقداری وارد این می شوند که حسن بصری با اینکه از کسی حدیث نشنیده است گفته است عن فلان. تدریس می کرده

است

س: قضیه ابو زینب چه بود؟

ج: احتمال می دهیم که خود این وقتی به شیعه می رسیده است سعی می کرده است که خود را شیعه بگیرد. به سنی ها سنی می شده است. احتمالی که من میدهم. چون آدم عجیب و غریبی است. بعد ایشان فرمود «و کیف کان: فالعمل بمثل هذا الحديث الذي رواه المدلس»، مراد ایشان از مدلس حسن بصری است. «عن مجهول»، بنا بر اینکه حسن بصری از سمره نقل نکرده باشد. «عن ملحد»، مرادش سمره بن جندب است. «مجهول عن ملحد ممّا يعين القول بأنّ المدار في حجّة الخبر و وجوب العمل كون الخبر موثوقا بصدوره»، بعد ایشان وارد بحث صحیح بخاری می شوند و اینکه ایشان مثلاً از غیر صحابه نقل کرده است مثل عمران بن حطان نقل کرده است ابن ملجم و مروان بن حکم نقل کرده است و حرز بن عثمان نقل کرده است و الی آخر. دیگر من وارد اینها شوم از عمران بن حطان خود آنها جواب داده اند در فتح الباری جواب داده است. فتح الباری جلد یک ان که به معنای هدی الساری الی صحیح البخاری جلد یکش است که چاپ کرده اند به عنوان ست. جلد ست نه یکش. این مقدمه لطیفی دارد آقایان اگر می خواهند مثل خاتمه مستدرک است. آقایان می خواهند یک مقدار با اصطلاحات اهل سنت و کارهایشان آشنا شوند جلد یک خب طولانی هم هست اگر بخواهند خوب است من جمله از کارهایی که ایشان کرده است به ترتیب حروف الفبا کسانی که بخاری از آنها نقل کرده است و در آنها اشکال وارد است سعی کرده است جواب دهد. همین حجر در هدی الساری، هدی الساری با فتح الباری یکی است.

س: علمی اش را قبول دارند

ج: سنی ها چرا عرض کردم در همان حرفهای باطلشان مرد عالمی است این شخص. ایشان جواب داده است چون نمی خواهم وارد بحث شوم حتی یک شب یک جوان دانشجو بود از مراکش پیش من بود گفت آوردم هدی الساری را و تعجب می کرد که می گفتم این جوابی هم که داده است غلط است. مثلاً در امرار بن حطّان خیلی عجیب است ما اصلاً تعجب می کنیم ایشان نوشته است یک حدیث بیشتر از آن نقل کرده است و چنین در حالی که من خودم برای بخاری دو تا دیدم. از عمران بن حطّان دو تا حدیث دیگر وارد بحث های سنی ها چه گفتند و اینها بعد هم ایشان یک کمی آورده است فلان و فلان یک مقداری راجع به بخاری صحبت کرده است که چرا از این جور افراد بحث کرده است. دیگر آنها چون طول می کشد بحث ما خارج است. اصلاً کل این بحث خارج بود ما برای احترام ایشان این بحث را خواندیم. عرض کن حضورتان حالا چون بنا نبود صحبت به اینجا برسد و چون مرحوم آقای شیخ الشریعه انصافاً تتبع دارد از این من متعجبم که چرا ایشان این حدیث علی الید را این طور از حسن بصری ناقص آورده است. البته عرض کردم در کتب اهل سنت همین طور که ایشان نوشته اند غالب از حسن بصری نقل کرده اند از سمره علی الید ما اخذت حتی تَوَدَّه دارد حتی تُؤَدِّيَه هم دارد.

بین ما معروف است حتی تؤدي است. بدون هـ. لکن در کتب اهل سنت حتی تؤديه. هـ دارد. یا حتی ترده. البته این قاعده به عنوان قاعده ضمان علی الید یا ضمان ید معروف شده است. البته ما قاعده ید داریم و ضمان ید اصطلاح فقها قاعده ید یعنی هر کسی که در یک مالی تصرف کند مالک است. این قاعده ید است. ضمان ید یعنی هر کسی که یک چیزی به دستش گرفت ولو از دستش خارج شد این ضامن است. دلیلش هم همین قاعده علی الید است. البته استاد آقای خویی اشکال کرده است ایشان هم اشکال دارند در قاعده علی الید همین شبیه اشکال ایشان که حدیث نبوی است. حالا غیر از ضعف اسناد گفته شده است که منجر به عمل اصحاب است ایشان که قبول نمی کنند عمل اصحاب را.

س: یک بار دیگر می فرماید قاعده ید

ج: قاعده ید یعنی اگر کسی در چیزی تصرف کرد مالکش است. این قاعده ید است. ضمان ید یعنی هر کسی چیزی را گرفت ولو از دستش خارج شد ضامن است. مثلاً اگر در راه می رفتید دیدید چیزی زمین افتاده بود برداشتید دیدید مثلاً ده میلیارد تومن پول هم هست گذاشتید سر جایش. خیال می کردید مال خودتان است دیدید که نیست. بعد یک دزدی آمد و برد. اگر صاحب مال فهمید که شما به آن دست زده اید می تواند از شما بگیرد. این ضمان ید این است. طبعاً چنین ضمانی خلاف قاعده عقلایی است. عقلاً هیچوقت این را قبول نمی کنند. شما یک چیز را برداشتید بر برگردانید سر جایش. اگر صاحب مال فهمید می تواند از شما بگیرد. دلیل اینها بر علی الید ما اخذت. تا شما گرفتی و به آن دست زدی ضامن هستی. این را دلیلش منحصر است بین اهل سنت به روایت سمره و پیش ما هم که اصلاً نیست. اینکه ایشان فرمود درست است. لکن در بعضی چون من سابقاً بحثش کرده ام البته آقای خوبی به همین مقدار اکتفا کرده اند و مرحوم شیخ الشریعه هم که خواندیم لکن در بعضی از طرقش نه در این ترمزی، در بعضی از طرق حدیث دارد ثم رجع الحسن الذلک. خود این حسن که راوی حدیث است از این حدیث دست برداشت. این ت عجب است که شیخ الشریعه این را ندیده است. تعجب من از مرحوم شیخ الشریعه است. ما این را مفصلاً توضیح دادیم خود حسن بصری برگشت. آن راوی اصلی خب این سمره والی بصره بوده است حتماً چند نفر شنیده اند این مطلب دروغ را نقل کرده اند از رسول الله. هیچ کس نقل نکرده است چون حسن بصری و من توضیح دادم این از همان قرن اول محل کلام شد بین علمای اهل سنت که اگر کسی به چیزی عاریه داد خوب دقت کنید بحثشان سر عاریه شد مثلاً شما خواستید بروید سفر و خانه خود را به کسی عاریه دادید. بعد که سفر بودید دزد آمد اسباب شما را برد اینها می گفتند چون گرفته است باید ضامن است و بدهد. ولو عاریه. کسانی که قائل به ضمان بودند ضمان ید بود. چون ما یک ضمان اتلاف داریم. من اتلف مال الغير

فهل ضامن. یک ضامن ید داریم. علی الید ما اخذت آن قاعده اتلاف. ضامن اتلاف عقلایی است. احتیاجی به دلیل خاصی ندارد. این ضامن ید مشکل دارد. این روشن شد؟

قائل بودند که اگر شما عاریه دادید چون طرف خانه شما را گرفت اسباب شما را گرفت دزد برد او ضامن است. علی الید ما اخذت حتی تؤدی. آن وقت دارند عرض کردم در متون چیز اگر بود که شیخ الشریعه هم متلفت می شدند فقط تعجب من از تفحص ایشان است. بنده سراپا تقصیر تفحصم از ایشان کمتر است دیدم این را نقل کرده اند مصدرش را هم نقل کرده اند دارند در ذیل حدیث ثم رجع الحسن عن ذلک و قائل شد که در عاریه ضامن نیست.

حالا این خب کسی که نقل کرده بود الحمدلله برگشت و فهمید که اشتباه بوده است. مشکل کار کجاست؟ قدمای اصحاب ما مثل قمی ها اصلا این حدیث را نیاورده اند. قدمای اصحاب ما بحث عاریه را آورده اند. ما روایت در باب عاریه داریم که ضامن ندارد. شیخ طوسی در خلاف و شاید هم در مبسوط این حدیث را آورده است. در فقه مقارن. بعد از شیخ طوسی هم مشهور شد. بعد اصحاب ما گیر کردند خب با روایت عاریه چه کار کنیم قائل به تخصیص شدند. شیخ طوسی تخصیص نگفته است. شیخ صدوق هم که نیاورده است که اصلا تخصیص بگوید. علمای بعدی ما به این عنوان که حدیث در کتاب شیخ طوسی آمده است و مشهور هم شده است عمل به آن کرده اند آن وقت این طور شد قاعده علی الید را قبول کردند الا ید الامانی. ید امانی خارج شود. که عاریه باشد. سیر قصه روشن شد؟ تخصیص قائل شدند. نه اینکه در کلمات شیخ طوسی تخصیص آمده است. اشتباه نشود. بعدها آمدند این را قبول کردند آن وقت شد ید امانی. آن وقت کجا محل کلام شدند؟ مثالی که در کوچه یک پولی را پیدا کند. چون این ید امانی که نیست شما یک کیسه ای پیدا کردید احتمال دادید مال خودتان باشد برداشتید کمی چرخانید دیدید که مال شما نیست. عین همان پول را سر جایش گذاشتید دست به آن نزدید. اینها به قاعده الید می گفتند شما ضامنید. این ضامن را از راه ضامن ید نه ضامن اتلاف. شما که کاری نکردید که برداشتید سر جایش گذاشتید. آن وقت آمدند گفتند خصوص ضامن ید امانی ضامن ندارد که عاریه باشد. فکر می کنم با این طرح روشن شد اولاً این روایت را که حسن بصری نقل کرده است زمان فرض کنید حضرت سجاد من باب مثال خودش برگشت و گفت یعنی در ذهن فقهایی آن برهه آن ها که قبول کرده اند گفتند طبق روایت علی الید ضامن است ولو عاریه. حسن بصری گفت نه خودش داده است یعنی چه ضامن باشد؟ معنا ندارد. خود حسن بصری برگشت. ولذا قائل شدند یعنی در حقیقت در آن زمان نمی دانم روشن شد ما همیشه گفتیم جوّ فقهی متأسفانه پیش قدمای فقهی ما مراعات نشده است. جوّ فقهی این بود که در باب عاریه اگر روایت علی الید را قبول کنید ضامن است. قبول نکنید

ضامن نیست. این جوّ فقهی شد. خود حسن هم که برگشت گفت نه در عاریه ضامن نیست. پس جوّ فقهی این بود آن وقت چون در روایات ما آمده است که عاریه ضامن ندارد یعنی ائمه ما روایت علی الید را قبول نکردند نه اینکه تخصیص بدهیم. اصلاً ائمه ما روایت علی الید را قبول نکردند. این ضامن ید اصلاً فی نفسه ثابت نیست. عرض کردم اصلاً قمی ها که کلاً نیاورده اند الید را که بوییم تخصیص خورده است. در آن قرن اول و دوم نمی دانم دقت می کنید که چه می خواهم بگویم؟ اگر کسی می گفت در عاریه ضامن هست یعنی علی الید را قبول کرده است. حدیث سمره. اگر کسی می گفت در عاریه ضامن نیست یعنی روایت علی الید را قبول نکرده است. اصلاً این معیار بحث بوده است. آن وقت چون در روایات ما بالاتفاق در عاریه گفته اند ضامن نیست. اصحاب متأخر ما چون شیخ نقل کرده است و گفتند مشهور شده است جمع به تخصیص کرده اند. روشن شد؟ گفتند علی الید ضامن می آورد الا در عاریه. تخصیص قائل شدند. ما در بحث عام و خاص هم چند بار توضیح دادیم خیلی چیزهایی که الآن در فقه ما تخصیص زده اند ثابت نیست فی نفسه. این خیالاتی است که در فقه پیدا شده است. اصلاً اینها ثابت نیستند. به نظر ما آن روایتی که می گوید در عاریه ضامن نیست این در حقیقت می خواهد بگوید که علی الید ثابت نیست. نه اینکه تخصیص خورده است. این ناظر است به اینکه علی الید ثابت نیست و اختصاص به اهل بیت ندارد علمای اهل سنت هم دارند علی رأس خود حسن بصری. اصلاً تعبیرشان این است که ثم رجع حسن الذلک و قال به اینکه ضامن نیست. دقت کنید.

پس در حقیقت قبول روایت و عدم قبول به این بود که در عاریه قائل به ضامن باشیم یعنی روایت را قبول کردیم در عاریه قائل به ضامن نباشیم یعنی روایت را قبول نکردیم. چون در روایت اهل البیت بالاتفاق ضامن نیست. بالاتفاق. متأسفانه علمای متأخر ما برداشته اند این را به عنوان تخصیص گرفته اند. علی الید پیششان ثابت شد عاریه خارج شده است. حالا تعبیر اهل سنت چون قدمای ما ظاهراً شیخ الشریعه با این تفحصش ندیده است.

در خود علمای اهل سنت البته عرض کردم در ترمذی نیست. قبول دارم در آن متن مشهوری که از حسن بصری است نیست. در یک جای دیگر آمده است ثم رجعت ببینید ثم رجع الحسن عن، اصلاً برگشت خود حسن. در عاریه قائل به ضامن نشد یعنی الید را رد کرد. این خیلی نکته لطیفی است چون نمی خواستیم امروز وارد این بحث شویم. پس این که تخصیص است بعد هم عاریه مذموله داریم عاریه ذهب فضله داریم تخصیص هم در تخصیص داریم یک بحثی هم در بحث تعادل و ترجیح هست به عنوان انقلاب نسبت. یک مثالش همین است در بحث انقلاب نسبت بحث عاریه است. آنجا هم متعرض شدیم توضیحات دادیم انقلاب نسبت هم ندارد. عرض کنم که پس بنابراین خود حسن بصری از این روایتی که نقل کرده بود دست برداشت. انما الکلام منشأ دست برداشتنش چه بوده است؟ این نکته را

چون نوشته اند وقت ما هم تمام شد فرض کنید خارج از درس، ما یک چیز مهمی را که خود من ندیدم حالا کسی قبل از من تنبه پیدا کند، حسن بصری مطالبی دارد که منفرد به او است از آن طرف هم این مطالب جزء انفرادات اهل بیت است. ما هنوز نفهمیدیم که ربط این دو تا چیست. مثلاً اذا كان الماء قدر كثر لا ينجسه شيء. این را ابو عبید در قریب الحدیث از حسن بصری نقل کرده است.

خودش هم گفته است كثر نمی دانم معنای كثر چیست. ما هم در روایت امام صادق داریم اذا بلغ الماء قدر كثر تصادفاً یکی از اسنادش حسن بن صالح ثوری است. این حسن بن صالح از بزرگان زیدیه هم هست. لکن از آنهایی است که هم عمر و ابوبکر را قبول داشته است هم علی بن ابی طالب را افضل می دانسته است. اصطلاح ما بَطْرِيه یا بَطْرِيه. الآن هم از همین لحظه در یمن عده ای از زیدی ها اینگونه اند. اصطلاحاً به اینها صالحی می گویند. صالحی در اصطلاح اهل زیدی، زیدی هایی که خلافت ابوبکر و عمر را قبول دارند. تبعاً لاین رجل حسن بن صالح. عجیب این است این هم از زیدیه است از بزرگان و علمای کوفه هم هست بعدش هم یک مدتی مخفیانه زندگی می کرد چون منصور و مهدی دنبالش بودند. منصور را نمی دانم ولی مهدی مسلم دنبالش بود. و مهدی و هادی. در اختفا هم فوت کرد حسن بن صالح. به اصطلاح جزء انقلابی هایی بود که در حالت اختفا فوت کرد.

این هم عجیب است قال ابو عبد الله اذا بلغ الباغ قدر كثر لا ينجس شيء. قلت وما الكثر. این هم گفته است نمی دانم كثر چیست. با اینکه فقیه بزرگ زیدی ها است. عجیب است ابو عبید هم می گوید که نمی فهمد. مثلاً همین روایت خیلی عجیب است یک روایتی ما در باب در روایات ما دارد که محرم می دانید دیگر باید در حال احرام باید سایه روی سرش نیاندازد. سایه متحرم. غیر از سایه ثابت. خب این را ما داریم اهل سنت ندارند زیدی ها هم ندارند. زیدی ها هم شدید است اشکال شدید دارند که این حرف بیخود چیست. حالا وارد آن بحث نشویم. زیدی ها هم ندارند از عجایب این است که در روایت موسی بن جعفر است در روایت امام صادق من ندیدم. اذهب من اعلمت له. اذهب به صیغه امر از باب افعال است لکن غلط است. صحیح اذهب. ذهی یذهی ثلاثی مجرد است. لکن غلط است. چون حسن بصری اصلش ایرانی بوده است چون از عجایب این است که همین متن را هم از حسن بصری نقل کردند. همین متن را دقیق. خیلی عجیب است. حالا این سراً از ائمه گرفته است؟ احتمال اینکه ائمه از او گرفته اند طبعاً در حد احتمال یک در میلیارد هم نیست. باطل صرف است. احتمال اینکه این از ائمه گرفته است اعلام نکرده است خیلی عجیب است این عدولش هم در باب عاریه احتمالاً از ائمه گرفته باشد. احتمال اینکه خودش حدیث نقل کرده است از سمره بعد عدول کرده است در عاریه. ثم رجع الحسن عن ذلك. حالا این چیست این یک بحثی می خواهد که چون ندیدم کسی مطرح کند فقط گفتم که اگر کسی خواست پیگیری کند یک مشترکاتی بین حسن بصری و ائمه علیهم السلام است. این هم راجع به فصل دوازدهم ایشان.

پس اینکه ایشان فرموده اند راجع به حدیث ضمان ید، حق این است که ضمان ید ثابت نیست. مراد از ضمان ید بخش تعبدی اش است. چون یک بخش از ضمان ید عقلای است. یک بخشش انجایی است که باید تعدی و عدوان باشد. ید متعدیه ضامن است. این را عقلایی است. هر کسی بیاید یک چیزی را به زور از شما بگیرد بعد تلف شود خب باید بدهد دیگر. اگر بخواهد با عدوان از شما بگیرد و تلف شود آن ضمانش علی القاعده است. بلکه شاید علی القاعده باشد بدون اجازه شما. شما منزل نبودید رفیقان آمد و کتاب را گرفت. دزد آمد و دزدید. قاعدتا عقلا اینجا هم حکم به ضمان می کنند. چون بدون اجازه گرفت. اما جایی که اصلا نه تعدی است نه بدون اجازه. یک مالی کنار کوچه بود برداشت نگاه کرد گذاشت سر جایش. اگر ضمان ید را تعبد قبول کنیم اینجا ضامن است. ضمان ید را تعبد قبول نکنیم عقلا یا قبول کنیم اینجا ضامن نیست.

پس یک مقدار ضمان ید عقلایی است یک مقدار ضمان ید تعبدی است. محور تعبد علی الید است. به ذهن من غیر از این که این حدیث را کلام را سمره گفته است یا خیر من فکر می کنم اصلا بد فهمیده اند. کلمه علی اخذت شاید ناظر به تعدی باشد. نه مطلق اخذ. من به نظرم مدلول حدیث هم روشن نیست. آقایان اینقدر اصرار دارند. علی الید چون حالت علی دارد و حاکمیت دارد ظاهرا مراد جایی است که به عدوان گرفته باشد و این ضمان عقلایی است احتیاج به تعبد ندارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين